

رایج مسلمانان نشان دادند و تمام اهمیت مکتبه‌های مختلف فلسفه و حکمت به اشتباه تعبیر شد، چون آنها می‌خواستند همان مقولاتی را که در مسیحیت وجود دارد، در اسلام به کاربرند. این عوامل و عوامل بسیار دیگر که از نظر کردن باطل و نابجا درباره تاریخ تمدن و علوم عقلی و دینی اسلامی به وجود آمده است، تعبیر صحیح میراث علوم اسلامی را مشکل ساخته است، گرچه مأخذ و منابع اصیل، هم کتبی و هم شفاهی، هنوز برای آنان که استعداد فهم و درک آن‌ها دارند باقی و پایرجاست. (← «معارف اسلامی در جهان معاصر» / ۹)

۲۰۰ [۲۴۲]. مؤلف محترم، در چند صفحه بعد، از غزالی نقل می‌کند که «نوافلاطونیان و ارسطوئیان بی‌ایمان نیستند، زیرا که وجود آفریدگار را قائلند».

۲۰۱ [۲۴۹]. می‌دانیم که برخی از علمای فرق اسلام - بویژه علمای شیعه - هیچ‌گاه با دولتهای مستمر همکاری نداشته‌اند. و آنان که داشته‌اند، شاید بوده‌اند نه روحانی، ← توضیح ۱۴۱

۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ [۲۴۹]. از همان صدر اسلام، زیارت مرقد پیامبر «ص» و قبور شهدای «أحد» و قبر ابوبکر و عمر (نزد اهل سنت) متداول بوده است. علمای مشهور اسلام، زیارت‌هایی برای این قبور نقل کرده‌اند. غزالی خود زیارتی برای ابوبکر و عمر نقل می‌کند (← احیاء العلوم، ج ۱/۲۳۲، از چاپ مصر، ۱۳۰۲، فصل «الجملة لعاشرة فی زیارة المدینة و آدابها»). تنها دانشمندان اهل سنت، زیارت برای پیامبر نقل کرده‌اند. و دعا، استغفار و استشفاع نزد مرقد پیامبر را، بر آیه ۴۳ سورة ۴: «و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغروا اللہ و استغفر لهم الرسول...» مبتنی دانسته‌اند و احادیث بسیار در باب زیارت قبور روایت کرده‌اند، حتی زیارت «جبل احد» را مستحب شمرده‌اند، به خاطر حدیثی که نقل کرده‌اند: «احد جبل یحبنا و نحبه» و بخاری در کتاب «صحیح»، در آخر بحث از غزوة احد، باین قرار داده است درباره حدیث مذکور. و علمای اهل سنت خود، برای زیارت و تقدیس مراقد آدابی نوشته‌اند. ← کتابهای «المدخل» - عبدی مالکی، «شفاء السقام» - سبکی، «وفاء الوفاء» - سهودی، «مواهب اللدنیة» - قسطلانی، «حسن التوسل» - فاکهانی، «الشفاء» - قاضی عیاض، «احیاء العلوم» - غزالی، «مجمع الانهر» - شیخ زاده و... و مباحث سرشار «الغدیر» در این باب (ج ۵ از صفحه ۸۶ تا ۲۰۷).

باید به خاطر داشت که در فلسفه اسلامی نیز، زیارت قبور اولیا و کمترین و صلحا مورد ترغیب خاصی قرار گرفته، و فلسفه نتیجه بخشیدن و علت تأثیر آن بیان شده است (← این سینا «الشفاء» - الهیات، جلد ۲/۴۳۵ و بعد. و رسائل ابن سینا، «رسالة فی معنی الزیارة و کیفیت تأثیرها». رسائل، جزء ۳، رساله ۳، ص ۴۴ و بعد.)

۲۰۵ [۲۵۵]. در اصطلاح شرایع اسلامی، شفاعت غیر از این است که شخص - جز خداوند - کسان یا اشیاء را معبود قرار دهد. شفاعت و توسل نه تنها شرک نیست، بلکه عین توحید است: انسان، مقربان درگاه خداوند را، و بندگان خاص او را - که به حق او را شناخته اند و پرستیده اند - در درگاه خدا شفیع می آرد، یا آنان، به اذن خدا، از بندهای شفاعت می کنند. در قرآن کریم، بدین موضوع تصریح شده است (سوره ۲، آیه ۲۵۵ و سوره ۲۱، آیه ۲۸). پس این امر، منافی توحید نیست، بلکه مناسب است با مقام کبریایی و جلال خداوند. برای دیدن تحقیقات این بحث ← جلد پنجم کتاب «بیان الفرقان» قزوینی.

۲۰۶ [۲۵۱]. در قرآن مجید، به برخی از معجزات انبیاء تصریح شده است. بنابراین چطور ممکن است فقیه مسلمان، معجزه را در ردیف جادوگری بشمرد. اصولاً میان معجزه و سحر از نظر علمی فرقی است که علمای اسلام در کتب فنی به بحث درباره آن پرداخته اند. (← جلد دوم «بیان الفرقان»). شاعر و عارف مشهور مسلمان حافظ هم می گوید: «سامری کیست که دست ازیند بیضا ببرد» (دیوان، چاپ قزوینی، ص ۸۸).

۲۰۷ [۲۵۵]. برای این تحقیق که مؤلف محترم این گونه مسلم می دارد، هیچ مدرکی ذکر نکرده است. آنچه مسلم است این است که در مورد همه قبور اولیاء بی نام و نشان نمی توان این فرض را پذیرفت. برخی از این امامزادگان، ممکن است به چند پشت به امام برسند، ولی چون خود دارای زهد و علم و عصیان نبوده اند، در حال حیات، مورد توجه بوده، پس از مرگ، مزار شده اند. فتأمل... در این باره باید به کتابهای انساب و مزارات رجوع کرد.

۲۰۸ [۲۵۵]. باید دانست که هیچ مسلمان مطلع، چشمه و درخت و امثال آن را تقدیس نمی کند و برای این چیزها منشأ دینی قائل نیست. و چنانکه معلوم است اعمال عوام

ملاك هيچ استباطی نخواهد بود.

۲۰۹ [۲۵۵]. این فکر بیشتر به وسیله سررشته داران تبلیغ شده است. ← توضیح
۰۱۸۵

۲۱۰ [۲۵۷]. شیعه - چنانکه در پیش گفتیم - تابع «اصل وراثت» نیست، بلکه تابع اصلی است الهی و دینی، که به وسیله پیامبر-مانند سایر احکام و اصول- بیان و تأکید شده است (← توضیح ۴۱). نهایت مصداق تطبیقی این مبنی در خارج در شمار خاصی از اولاد پیامبر (از فاطمه «ع») تحقق یافته است که اعتباراً هم، به تصدیق سراسر تاریخ اسلام و علمای مسلمان و دیگران، که از تاریخ و روحیات اسلام اطلاع داشته‌اند، از این شمار کسی اولی به‌زعامت اسلام و قرآن و رهبری شعار توحید و آزادگی نبوده است.

اخیراً برخی از محققان، نیک تسوجه یافته‌اند که امامت در نظر شیعه، پیرایه بر اصل وراثت (که آن را علت تامه بگیرند) نیست. از جمله ← کتاب:

Histoire de la Philosophie Islamique

تألیف پرفسور هانری کربن .

۲۱۱ [۲۵۹]. درباره شکل قیام‌حسینی، وهم مبارزات جانکاه و خردگرایانه امام مجتبی «ع» در راه شکستن سد سالوس (و در نتیجه، هوشیاری آفرینی در خلق)، پیش از این، اشاره‌وار سخن گفته شد ← توضیح ۶۹ و ۷۰

۲۱۲ [۲۶۰]. مؤلف محترم، در اینجا، عقیده به امام غائب را ناشی از کیسانیه می‌داند که بعدها دیگر فرق شیعه، آن را پذیرفته‌اند. اما این نظر کاملاً اشتباه است، و متناقض است با استنباط خود مؤلف در صفحه ۲۸۳، که نقل می‌کنیم. مسئله مهدی و امام غائب که سرانجام بیرون آید و جهان را انباشته از دادکند... (← توضیح ۹۲ و ۹۳) تعلیمی است که خود پیامبر اکرم آموخته و گفته است. و مسئله اسلامی است نمذهبی و در کتب بسیاری از اهل سنت، از پیامبر درباره مهدی روایات بسیار نقل شده است حتی در صحاح ست. از این روایت که مؤلف خود می‌گوید: «سنیان به موجب احادیث خویش عقیده دارند که مهدی، همان پیامبر - یعنی محمد - است.» (متن، ص ۲۸۳). پس اگر مسئله مهدی، بنابر استنباط خود مؤلف مبتنی بر احادیث نبوی است و از

پنجمبر گرفته شده است، و به تصریح مؤلف، حتی اهل سنت نیز به موجب احادیث بدان معتقدند، چگونه می‌توان گفت این عقیده از کیسایه گرفته شده است؟ و چرا باید اینگونه اظهار نظرها کرد؟ و باین سطحگیری دربارهٔ اعتقاد امتی نظر داد و سخن گفت؟ آیا از نظر ناموس علم، چنین روشی درست است. و درینجا که اظهار نظرهای مستشرقان و اسلامشناسان، بیشتر، همین سان است.

۲۱۳ [۲۶۱]. در مورد امام چهارم، و برخورد او با یزید، پس از واقعهٔ عاشورا در مقر سلطنت بنی امیه (دمشق)، موضوع عفو و رعایت جسانی در کار نبوده است. بلکه واقعیت این است که چون با سخنرانیه‌های آتشین افرادی از خاندان حسین «ع» از جمله حضرت زینب کبری «ع» پایتخت اموی بر شوریید و جامعهٔ مردهٔ شام زنده شد، یزید خطر سقوط خویش را بسی جدی و فوری دید. و حتی می‌دید که خانوادهٔ خویش نیز، چون از واقعهٔ عاشورا و شهادت حسین «ع» مطلع شدند سیاهپوش گشتند و با خاندان علی «ع» همدردی کردند، از این رو اظهار پشیمانی کرد تا بار دیگر مردم را در غفلت نگاه دارد. نیز به امام آزادی داد و خاندان حسینی را به مدینه بازگردانید. و با این همه، چون امام چهارم، از او خواست که روز جمعه در مسجد جامع سخنرانی کند — و یزید به علت اصرار سران دمشق که از موضوع مطلع شده بودند ناگزیر اجازه داد — در وسط سخن، کلام امام را قطع کرد و به مؤذن دستور داد تا اذان گوید و سخن امام را تمام نگذارد. زیرا از اینکه مردم در جریان کار قرار گیرند، هراس داشت. چون می‌دانست که روشن شدن جامعه یعنی سقوط او و امثال او، و بازگشت حکومت به دست اهل حق.

دربارهٔ احوال امام چهارم حضرت علی بن الحسین زین العابدین، رجوع شود به مقالهٔ محققانهٔ استاد سید حسن الامین (مجلهٔ «العربی» — چاپ کویت، شماره ۱۰۹/۱۲ - ۱۱۲) و توضیح ۷۸

۲۱۴ [۲۶۱]. امام پنجم، محمد بن علی الباقر «ع» چنان زندگی آرامی نداشته است. وی در خلال نقش مهمی که در نشر اخلاق و فلسفهٔ اصیل اسلامی و جهانی بنی خاص قرآن، و تنظیم مبانی فقهی و تربیت شاگردان خود (که امام شافعی نیز از آنان بوده است) — کتاب «اللمعه» تألیف مذارای مصری / ۴۹، نیز — توضیح ۹۵) و تلویح مکتب داشت، مورد ایذا و احضار و آزار گوناگون هشام بن عبدالملک، خلیفهٔ اموی، قرار می‌گرفت. (— منتهی الآمال، باب ۷، فصل ۵).

۲۱۵ [۲۶۲]. امام باقر در آن هنگام، حکومت اموی را در شرف انقراض می‌دید، نیز از واقعه «عاشورا» و نهضت «توآیین» روزگاری نگنشته بود و بدل مایتحلی به نیروی ازدست رفته بنیة اجتماعی شیعه (شهلاء) نرسیده بود، از این رو امام، نشر معارف اسلام و فعالیت علمی را، و هم تعریض عملی به سازمان حکومت اموی را، از قیام بالیف - که مقدماتش آماده نبود - اولی می‌دید. و چون حقوق اسلام هنوز، يك دوره کامل و مفصل تدریس نشده بود، به فعالیت‌های پرثمر علمی پرداخت. و بدین - خاطر که نفس شخصیت و سیر تعلیمات او بر ضرر حکومت اموی بود، مورد ایضا قرار می‌گرفت. ولی امام، هیچ‌گاه از اهمیت تکلیفی شورش غافل نبود و از راه دیگری نیز آن را دامن می‌زد. آن راه، تجلیل و تأیید برادر شورشیش (زید) بود. - کتاب «زیدالشهید» تألیف مورخ محقق عراقی سید عبدالرزاق موسوی مرقم

۲۱۶ [۲۶۲]. این سخن در مورد اسماعیلیه کنونی درست است که صفات شخصی و شخصیت امام را هیچ‌ملاک نمی‌دانند، و هر کس را امام می‌شناسند. و می‌دانیم که منطبق اینان در امامت به سخافتی عجیب گراییده است. در مورد غلات نیز سخن گفتن لزوم ندارد، چه این فرقه از نظر شیعه مردود است، حتی در رسائل عملیه، حکم به نجاست آنان شده است. اما در مورد شیعه امامیه (دوازده امامی - اثنی عشری)، چنین اظهار نظری: «در عقیده آنان، صفات شخصی امام، برای اشغال مقام امامت هیچ اهمیتی ندارد» بسی شگفتی - زای است، زیرا درست در جهت عکس واقعیت است.

چطور ممکن است چنین باشد، حال آنکه همه جهان را این سخن پسر کرده است که شیعه معتقد به رئیس معصوم و امام افضل و اتقی و اعلم و عادل و معلم ربانی است، حتی در نوع روایاتی که پیامبر، موضوع امامت را مطرح کرده است، صفات امام را بر شمرده و علی را به ملاک صفاتش تعیین نموده است. و او را به عنوان «اعلم امت، افاضی امت، انتقای امت، ازهد خلق و ارف به خلق و مساواتجو در تقسیم و با -

۱ - باید توجه داشت - با دقت و هوشیارانه - که دیگر در این زمانها، آن گونه تکلیف و مندری وجود ندارد، و هیچ قبحی نمی‌تواند بیندازد که وظیفه او تنها تدوین احکام است. زیرا احکام اسلامی در سطح تدوین، کامل است (مگر وظیفه‌ای که از ناحیه عرضهای جدید وجود دارد، که کمتر کسی بدان پرداخته است، با همه نیازی که به آن هست). و به دیگر سخن: وظیفه تأسیس دیگر به معده احدی نیست و آنچه وظیفه اس هم اکنون، تبلیغ است و مرزبانی تا مرحله‌هایی و پیروزمندان - که امام صادق گفت: «شیعه ما پیروزمندانند» - توضیح (۱۸۵) پس تنها وظیفه قبحی که دارای رسالت مرزبانی است این است که در راه عملی شدن آن احکام و نجات خلق، بکوشد... و به قول آن بزرگ... «ماهیت اسلام حاکمیت است نه صرفاً قانون». و جز این هر چه هست، دلیل نشانستن است، یا تلقی صحیح نکردن، یا جوهرمند بودن، یا حماسه نداشتن، یا مفهوم و زبون عوامل خائن شدن با...

گذشت تر و بردبارتر و... ستوده است (الغدیر، ج ۳) تا معلوم دارد که این صفات ملائک زعامت است. نیز تا معلوم دارد که زعامت، خود خدمت به خلق است نه تحمیل بر آنان، و رعایت انسان است نه تفضیح انسان. و جامع همه کمالات ممکنه، «عصمت» است، که در تشیع شرط امامت شناخته شده است. و فیلسوف معروف شیعی، ابونصر فارابی (در «آراء اهل المدينة الفاضلة») آن را مشروحاً مورد بحث قرار داده است. و آیا عصمت، جز صفات شخصی، چیزی تواند بود؟ پس پایه اصلی تشیع، توجه به کمالات شخصی امام است. و عمده اعتراضات بر امامت جمهور (اهل سنت)، همین است که امر صفات شخصی را که پیامبر می خواسته و می گفته است و تأکید و ترسیم می کرده است، در آن ابتدا ملحوظ نکرده اند و بسا افضل و اتقی بیعت نشده است. کتبی هم که در اسلام به عنوان «مناقب، فضائل» تألیف یافته - و خود بسیار است - بر اساس همین اصل بوده است، یعنی معرفی روحیات شخصی و فضایل نفسی رهبران. نهایت مضمون این کتابها در مورد اشخاص چندی، ساختگی است که در محل خود تحقیق شده است. (جلد ۵ و ۶ و ۷ و ۹ و ۱۰ و ۱۱) الغدیر و ماخذ آن از اهل سنت، که به همان ملاحظه مذکور و اهمیت فضایل نفسی در رهبر - که در تشیع وجود داشته است - دیگران در مورد زمامداران مسلط، به توصیه و تطمیع خود آنان و استفاده نامشروع از اموال عمومی، یا از سر خجائت و نفاق و جهل، به جعل مناقب پرداخته اند. تنها چیزی که باید یادآوری کرد این است که تشخیص صفات لازم در رهبر، کار عادی و حتی کار دسته جمعی نیز نیست، بلکه بهترین راه وصول به آن - بر اساس دید الهی - آن است که خدا چنین رهبر شایسته و معلم معصوم و امام عادل را بشناساند. و این به وسیله پیامبر صادق صورت می گیرد. و از این روست که ابن سینا، در باب «امامت» می گوید: «والتعین بالنص اصوب» - توضیح ۴۱. از اینجا و از توجه به همه جوانب این بحث - که اکنون با کمال اختصار بدان اشاره رفت - درمی یابیم که در فهم «امامت» در نظر شیعه، اشخاص بسیاری سهو کرده اند و گمان برده اند که موروثی است، اما چنین نیست. و اینکه خارجاً در اشخاص خاصی - پدر و فرزند - تحقق یافته است، صرفاً «انطباق واقع است با عقیده»، نه «تطبیق عقیده با واقع»، و به دیگر سخن: «انطباق قهری» است نه «تطبیق عمدی»، و «تعین» است نه «تعیین». دقت شود.

[۲۶۴]. یادآور شدیم که پس از واقعه «عاشورا» و نهضت «تواین»، نوع عناصر متحرک و منابع حماسه شیعه از دست رفت، در این صورت دیگر قیام بالسیف میسر نبود، چنانکه نهضت «زید» نیز به ثمره نهایی نرسید. بنابراین، اگر منظور از فعالیت

سیاسی، این گونه قیامی بوده است، این ائمه، به ظاهر، بدان نپرداختند و در جای آن به تصحیح نظر جامعه درباره حکومت و... و تعلیم و نشر اصول اسلام و روشن کردن افکار که نوعی دیگر از مبارزه است دست زدند. اما اگر مقصود، تحت مراقبت قرار دادن و اشراف بر حرکت های دستگاه خلافت است، شخصیت ائمه در هر حال چنین وجهه و اهمیتی را در جامعه اسلام داشت. و از این رو پیوسته مورد ایذا و تعقیب و دایم تحت نظر بودند. شکنجه های بی حساب و غیر قابل تحملی را که امام صادق «ع» از منصور دوانیقی دید زیانزد تاریخ است. باید به یاد داشت که در این دوره، حکومت اموی در شرف انقراض بود و فتنه عباسیان دامنگیر آنان شده بود، از این رو بهترین فرصت بود برای نشر افکار زنده و تربیت احرار و تصحیح نظر جامعه در مورد شکل حکومت، که در آثار این ائمه از این مقوله، سخن بسیار رفته است، ولی دریغ که هنوز، آن سان که باید، تحلیل نگشته و به مردم آموخته نشده است.

۴۱۸ [۲۶۴]. این گونه قیامها، به زبیده - به عنوان فرقه، که بعداً تکوین یافته اند - نسبتی نخواهد داشت، بخصوص در مورد شورشیانی چون نفس زکیه و شهید فخر، که نوعاً تحت تأثیر تعالیم ائمه «ع» و برای اقامه عدل و دین قیام می کردند و شهید می شدند. و بطور کلی، جزو جریان عمومی تاریخ تشیع محسوبند که از این گونه قیامها و اقدامها آکنده است. (← مقاتل الطالبیین، شهداء الفضیله، و بطل فخر.)

۴۱۹ [۲۶۷]. یاد آور شدیم که چنین نبوده است و زندگی آرامی برای ائمه وجود نداشته است. و اشاره کردیم که تزییقات جدی منصور^۱ (که حتی کسی حق سؤال کردن مطلب علمی از امام نداشت و بزرگان شیعیه به عنوان دستفروشی و میوه فروشی دوره گرد به کوی امام می رفتند و از او - با چاره جویی - سؤال می کردند، یا آنکه امام صادق حتی نمی توانست در عاشورا عزاداری رسمی در منزل خود داشته باشد، تا مبادا فلسفه نهضت عاشورا بر ملا شود و مردم مرده زنده شوند و خون پیدا کنند) و شکنجه های وی در مورد امام صادق (که کارگزاران وی، نیمه شبان، امام را از درون خانه و از حال «تهجد» بیرون آوردند و خود سواره باشند و امام را در آن سن که هولت و سالخورده گی - پیاده در رکاب خویش تا به دربار منصور دوانیقی عباسی بدوانند)، همه زیانزد

۱- از خود مؤلف، در پیش نقل شده، که گفت: «خلفای عباسی جاسوسان بسیار بر آنان (خاندان علوی) گماشته بودند و دقیقاً به اعمال ایشان را تحت نظر داشتند و به محض کوچکترین سوءظنی بازداشت، یا مسمومشان می کردند» ← توضیح ۸۱.

تاریخ و گفتگوی مجالس و سخن کاروانیان دشتها و هامونها و مسافران راهها است.

۲۲۰ [۲۶۷]. ظاهراً مراد از این تألیفات «اصول اربعمائة» است. این اصول، یادداشتهای درسی شاگردان حضرت صادق است نه تألیف خود امام، و نسبت آنها مشکوک نیست. (— مقدمه «اصول کافی» — ج ۱ / ۵ و «تأسیس الشیعه» و «اعیان الشیعه» — ج ۱ / ۲۶۲ و ۲۶۳، و «الذیعة السی تصانیف الشیعه» — ج ۲ / ۱۲۵ و ۱۷۰ و ج ۶ / ۳۰۱ - ۳۷۴ و «الوجیزة» تألیف شیخ بهاءالدین عاملی / ۱۸۳) باید دانست که در غیر «علم فقه و سیاست و معارف و تربیت» نیز امام صادق شاگردانی داشته است و کسانی را پرورش داده است. — کتاب «الامام الصادق ملهم الکیمیا»

۲۲۱ [۲۶۷]. علت عمده احترام اهل سنت نسبت به حضرت صادق (بجز مودت ذوالقربای رسول که در قرآن — ۲۳/۴۲ — بدان تصریح شده است و حدیث ثقلین و سفینه و...) این است که امام صادق، در حوزه اسلام، «معلم» است — از نظر علوم و معارف مختلف دینی، اجتماعی، حقوقی، اقتصادی، جزائی، فلسفی، طبیعی، سیاسی، تربیتی و... و مرکزیت علمی و نقش تعلیمی او همگان را مسلم. حتی ابوحنیفه (پیشوای حنفیان) و مالک بن انس (پیشوای مالکیان) خود، مستقیم و غیر مستقیم، از حضرت صادق و مبانوی وی در فقه و الهیات بهره برده اند، چنانکه شافعی از امام باقر «ع». و این جمله از ابوحنیفه معروف است: «ما رأیت افقه من جعفر بن محمد» (— کتاب الامام الصادق والمذاهب الاربعه. نیز — سخن ابن خلدون، در تجلیل از امام صادق — مقدمه، ۳۳۴). نیز کتاب «الامام الصادق رائد السنة والشیعه» — تألیف دکتر عبدالقادر محمود مصری. گرچه در مورد امثال کتاب اخیر، باید با توجه به منابع و تحقیقات اصیل، رجوع کرد، چنانکه در برخی از مباحث ابن خلدون نیز).

نیز ملا عبدالجلیل قزوینی رازی گوید: «... و امام ابوحنیفه نعمان الکوفی، در عهد او (منصور دوانیقی) بود، ابوحنیفه را بارها الحاح کرد که به امامت من اقرار و اعتراف ده. ابوحنیفه امتناع می کرد و می گفت: امامت یازید علی راست یا جعفر صادق راست، یا آن کس را که ایشان اختیار کنند. از این سبب بسوجعفر منصور، ابوحنیفه را محبوس فرمود و در آن حبس زهرش داد. و فضلی اصحاب او را معلوم است که او را منصور کشت به سبب دوستی و پیروی آل رسول «ص». و ابوحنیفه همه روایت از محمد باقر «ع» و جعفر صادق «ع» کند...» (— النقص / ۱۳۰ - ۱۳۱)

[۲۶۷]. اولاً - (بنابر معارف شیعی)، امام دارای تعالیم و معارف است از طریق علم الهی و قرآن و آثار علم نبوی و غیر متأثر از غیر.

ثانیاً - معتزله در آن روزگار (اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری) هنوز دارای چنان شکل فکری نبودند که آراثشان منشأ نفوذ باشد، آن‌هم در مثل امام صادق.

ثالثاً - امام خود بنیانگذار بود و همه فرق اسلام، او را به عنوان «معلم» می‌شناسند و الهیات و معارفش را یکدست و مستقل می‌دانند.

رابعاً - دین اسلام، به گفته خود مؤلف، دین توحیدمحض است، و توحید محض - چنانکه واضح است - خود ضد ورد تشبیه است.

خامساً - نفی ورد تشبیه (بجز در نص قرآن: آیه ۱۱، سوره ۴۲ و ... «در نهج البلاغه» و «دعای عرفه» (از امام حسین - مفاطیح الجنان، اعمال روز عرفه) و صحیفه سجادیه (از امام چهارم، علی بن الحسین) و نوع مآخذ آن روز معارف شیعی وجود داشته است، و امام صادق خود وارث این آثار و معارف بوده است، دیگر چه نیاز که او - تحت نفوذ افکار دیگران - به این اصل گراید، آن هم دیگرانی که خود شاگردان با واسطه و بیواسطه و ریزه‌خواران خوان معارف ایشان بودند. و همین معتزله این مسائل را از علی و تعالیم علی و خطب توحیدی او آموخته‌اند (- مقدمه شرح ابن ابی الحدید).

[۲۶۷، پانوش ۱]. در این باره که لقب «صدیق» و «فاروق»، از طرف پیامبر - حتی بر پایه مآخذ خود اهل سنت - بر چه کسی اطلاق شده است - «الغدیر»، ج ۳۱۲/۲ و بعد.

[۲۶۹]. این سخن سخت شگفتی‌زای است، و دلیل آن است که تحقیقات دیگران درباره اسلام (به ویژه تشیع) و ارزیابی شخصیت‌های آن، هنوز نادرست است. امام موسی بن جعفر «ع» از نظر تمرکز عناصر مبارزه و قیام در شخصیت او تا به حدی بود که مهدی، خلیفه عباسی، به امام می‌گفت: «آیا مرا از خروج خویش در ایمنی قرار می‌دهی؟» (- ابن خلکان، ج ۲/ ۲۵۶) و هادی عباسی مدتی امام را به زندان افکند. سپس هارون الرشید - که قدرت او را تا حدی دانسته‌اند که به ابر می‌گفته است: بهر سوی روی و بهر جای باری بر ملک من خواهد بود - مجبور شد سالیهای متمادی امام را در زندانهای مجرد، و دور از مرکز روحانی اسلام (مدینه) و مقر آل علی و آل

ابوطالب، نگاه دارد، واحدی را اجازه ملاقات با امام ندهد. امام به هیچ وجه و از هیچ چیز هراسی نداشت.^۱ و این حکومت وسیع عباسی بود که هراس داشت حتی هارون لرزید در باره امام می گفت: «می ترسم فتنه ای برپا کند که خونها ریخته شود.» (— منتهی الآمال، باب نهم). و این حکومت وسیع عباسی بود که همه ارکانش با توجه به شخصیت موسی بن جعفر می لرزید، زیرا مردم برای خلافت با امام بیعت می کردند (— الاعلام، ج ۸ / ۲۷۰). و همین هارون - خلیفه افسانه ای - هنگامی که موسی بن جعفر «ع» را دستگیر کرد، چند کجاوه بست، تا مردم ندانند که امام را به کدام ناحیه بردند، و تا یأس بر مردمان چیره شود و به فقدان رهبر حقیقی خویش خوگیرند و بر نشورند.

ثانیاً - امام بجز جنبه های شورشی و آزادیخواهی، به تصدیق و تصریح همه مورخان، به زهد و عبادت بسیار معروف بوده است. مورخان گویند: «کان من اعبداه اهل زمانه» (الاعلام). خطیب بغدادی، در تاریخ بغداد (ج ۱۳ / ۲۷) گویند: «موسی بن جعفر، از عبادت و سختکوشی به «العبدا الصالح» معروف بود. او سخنی و بزرگواری بود. بدره های سیصد دیناری و چهارصد دیناری و دوهزار دیناری می آورد و بر ناتوانان تقسیم می کرد». و در روضه بحار (یعنی جلد ۱۷ از چاپ قدیم)، از وی روایت است که فرمود: «بدرم (امام صادق) پیوسته ابراهیم را داشت و کرم کردن سفارش می کرد» - روضه بحار (۳۲۴). و گفته اند: «بسیار خشن پوش و روستایی لباس بود». اولاد امام موسی بن جعفر «ع» را نیز می دانیم که نوعاً در شمار شورشیان و انقلابیونند و خود «سادات موسوی» رگه ای از طالبین عصیانگرایند. (— مقاتل الطالبین).

[۲۶۹]. سخنی است نیز بس شگفتی زای... امام موسی بن جعفر را چه آرامشی می توانست باشد؟ او که - علاوه بر آن همه مناظر دردناک که می دید و روح سوزانی که برای ضیاع اسلام و انسان داشت و پس از مهدی و هادی عباسی (ابن اثیر - حوادث سال ۱۸۳) - از هارون و مظالم هارون آن سان در شکنجه جسمی و اندیشه ای و خشم مقدس و شورش وجدان به سر می برد و همواره مورد ایذا و تعقیب و زجر بود و در تبعید و زندانها و تنگ سلولها و سیاهچالها - در غل و زنجیر - به سر می برد؟ کسی که تعلیم مکتبشان این است: «حب مساکین» و «بغض جبارین» نشانه رضای خدا از بنده است

۳۲۵

۱ - چگونه می توان در جوانی موسی بن جعفری تصور بیم دهراس کرده آن مراقب خشمگین علیه فجایع بغداد و ستمهای آن، و آن مطهر قرن هارونی، او که در «اخلاق اجتماعی» و «نقوای حساسه»، این غرورش شورانگیز و خون آفرین را می پرانند، و گوش جامعه را با این بند حساسی می آکنند: «قل الحق ولو کان فیه هلاک» - حق را بگوی، اگر چه به نابودی تو کشد. (روضه بحار ۳۱۹).

(← سفینه البحار، ذیل ماده «رضا») چگونه می‌تواند معاصر چون هارونسی باشد و با آرامش خیال زندگی کند (حتی بالنسبه...)? آری چه آرامشی تواند بود آن کس را که جایش: «قعر السجون»^۱ و «ظلم المطامیر»^۲ است و حالش: «ذی الساق المرضوض بحلق القیود»^۳.

۲۲۶ [۲۶۹]. در مورد آنچه مؤلف در این باب از ابن خلکان نقل کرده است، واقع امر، چیز دیگری است. اینک توضیح آن: گاه به امام خبر می‌دادند که یکی از خویشان او، برای وی کارشکنی کرده است و نزد سیاسیون به سعایت پرداخته است. امام در این مورد - بجز بخشهای عمومی که داشت، و بجز اینکه خود همین خویشان تحت حمایت مالی او بودند - هزینه‌ای اضافی برای آنان می‌فرستاد. یکی بعین خاطر، که اگر اینان در اثر تنگدستی دچار چنین سقوطی گشته‌اند و به جاران و ستمگران نزدیک شده‌اند، از این انحطاط برآیند. دیگر اینکه جلو این سنت زبانه گرفته شود تا به مجاری انقلابی که امام به آن می‌اندیشید زیان نرسد. و دیگر جنبه اخلاقی دینی (تکلیفی) داشته است، زیرا وقتی به امام می‌گفتند که فلان به شما زیان رسانده و ایذا کرده است، شما چگونه او را بخشش می‌کنید؟ امام می‌فرمود: «او قطع رحم کرده است آیا من نیز قطع رحم کنم؟»

(← مقال الطالبيين / ۳۳۱ - صفة لصفوة، ج ۱ / ۱۰۲ - میزان الاعتدال ج ۳ / ۲۵۹ - تاریخ بغداد، ج ۱۳ / ۲۷ - منهاج السنه، ج ۲ / ۱۱۵ و ۱۲۴ - ابن خلدون، ج ۴ / ۱۱۵ - البداية والنهاية، ج ۱۵ / ۱۸۳ - و ارشاد مفید و ابن خلکان و بحار الانوار مجلسی و الاعلام و ...)

۲۲۷ [۲۶۹]. ماخذ موقوت اسلامی حدیث و تاریخ تأیید نمی‌کنند که این لقب را مأمون به امام داده باشد، بلکه امامها از آن پیش، دارای آن لقب می‌دانند. (← روایت ابن بابویه از ابونصر بزنطی، سفینه البحار، ذیل «رضا» و «علاء»).

۲۲۸ [۲۷۵]. مقصود مؤلف محترم، از «مؤلفان متأخر شیعه» روشن نیست و دانسته نمی‌شود که از چه زمانی تقدم و تأخر را حساب می‌کنند، ولی این موضوع را مؤلفان قدیم شیعه نیز (از جمله شیخ صدوق در «عیون اخبار الرضا» ج ۱، باب ۱۲ و ۱۳ -

۱- زرفنای زعدانها. ۲- تاریکناهای سیاهچالها. ۳- یعنی کسی که از حلقه‌های غل و زنجیر استخوان ساق پایش خرد شد.

و ۱۴ و ۱۵ و ۲۳، و ج ۲ / ۲۳۱) نقل کرده‌اند.

۲۲۹ [۲۷۲]. اگر بنا به نقل مؤلف: «امام دهم، علی‌الثقی، در خانه اسلحه و کتب ضاله [ضاله از نظر دربار عباسی] پنهان می‌کرده، و می‌خواست حکومت را به‌دست‌گیرد، و به‌بنداد و سامرا تبعید شده و به‌زندان افتاده، و پس از قتل متوکل نیز، از زندان آزاد نشده و به‌سن چهل سالگی در حبس وفات یافته، و گویا بیست سال زندانی بوده...» (متن، ص ۲۷۲) چگونه می‌توان گفت: «به‌رغم عدم فعالیت سیاسی خویش...» (متن، ص ۲۸۲)؟ مگر مقصود از فعالیت، دست‌اندرکار بودن باشد. و این را می‌دانیم که همواره ائمه را از سرپرستی جامعه‌های اسلامی - حتی باکشتن و محکوم کردن - باز می‌داشتند، تا برای خود در کارها حایلی نبینند.

۳۳۰ و ۳۳۱ [۲۷۴]. این سخن ماکنونالدکامل اشتباه است^۱، زیرا چطور می‌تواند تسلسل دوازده امام در قرن پنجم هجری مکنون شده باشد، با آنکه خود این دوازده تن تا نیمه اول قرن سوم پدید آمده بودند؟ و آیا ممکن است «عند» دو قرن پس از «معلود» مکنون شود؟ اما اشکال عمده این سخن، که ممکن است برای غیر این اشخاص نیز روی دهد، موضوعی است که مربوط است به بی‌اطلاعیان از منابع اسلامی و سطحی بودن دریافته‌شان و محدودیت مطالباتشان در زمینه اسلام. به‌رحال اکنون اینجا اشاره - وار در مورد دوازده امام سخن گفته می‌شود. مسئله دوازده امام (با نقیب) را، از آغاز، خود پیامبر اکرم، در داخل اسلام، مطرح کرده است و اذهان امت را بدانان توجه داده است، و حتی نام آنان را ذکر کرده است. این موضوع در مآخذ بسیاری از اهل سنت درج است. این مآخذ سه نوع است:

- ۱ - مآخذ حدیث، که به‌عنوان حدیث و گفته پیامبر، سخنانی را نیز که در باره ائمه بعد از خود گفته است نقل کرده‌اند. مانند «کتاب‌الولایه فی طرق حدیث‌الغدیر» تألیف طبری مشهور، و کتب دیگر و حتی برخی از صحاح ست و کتب کلام.
- ۲ - مآخذی که در تاریخ و تذکره نوشته شده است، یا در فضایل تألیف یافته است و سخنان پیامبر را نقل کرده‌اند. مانند «فرائد السمطین» و «القصول المهمه» (تألیف ابن صباغ مالکی) و «ینایع الموده» (باب الائمه الاثنی عشر)

۱- این اشتباه در «دائرة المعارف الاسلامیه» هم آمده است، مانند اشتباهات و خطاهای فاحش و بسیار دیگر، که در مورد تاریخ و فرهنگ شیعه، در آن آمده و شده‌اند نیازمند نقد دقیق و رسیدگی کامل است، و به‌هیچ‌گونه درخور اقامش نیست، و همینجا، کتاب را - در مورد این مسائل - یکبار ساقط می‌کند.

و «ذخائر العقبی» و «تذکره خواص الامة» و «مطالب السؤل» و «نظم در السمطين» و «نور الابصار» و «اسعاف الراغبین» و کتب بسیار دیگر.

۳ - کسي که علمای اهل سنت، درباره مهدی - بخصوص - نوشته اند و در آنها احادیث نبوی راجع به مهدی راگرد آورده اند. این مأخذ، بیش از سی - کتاب است که در کتب رجال و فهرستها، نام آنها آمده است (← کتاب پر مسأله «الامام المهدی»).

حتی در کتاب «مفاتیح العلوم» معروف، که بین سالهای ۳۶۵ - ۳۷۱، تالیف یافته است (← مقدمه ترجمه فارسی / «ط»)، مؤلف آن درباره ائمه، چنین می گوید:

«صفت امامان در مذهب اثنی عشری:

علی مرتضی

حسن مجتبی

حسین سید الشهداء

علی زین العابدین

محمد باقر

جعفر صادق

موسی کاظم

علی رضا

محمد هادی [نقی]

علی صابر [نقی]

حسن طاهر [عسکری]

محمد مهدی، قائم منتظر ...

نام این امام چنین است: محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام. (مفاتیح العلوم - از ترجمه فارسی آقای سید حسین خدیو جم / ۳۵ - ۳۶).

پس مسئله دوازده امام، و دوازده امامی بودن شیعه امامیه اثنی عشریه، امری است که مدتها پیش از سده پنجم وجود داشته و در نزد مؤلفان مختلف معلوم بوده است، بلکه بی گمان باید گفت که به روزگاران اوایل اسلام می پیوندند، تا جایی که در اشعار دهبل (شهید به سال ۲۴۶) و ابن الرومی (م ۲۸۳) موضوع امام دوازدهم مطرح شده است. در روایات حضرت باقر و صادق (قرن دوم) نیز تصریح بدان شده است

و همین‌سان تا به احادیث منقول از پیامبر و امام علی، از طرق اهل سنت و شیعه. از اینجاست که مؤلف «تاسیس الشیعه» می‌گوید: «ابن عباس روایات بسیاری نقل کرده است که امام، پس از پیامبر، دوازده تنند. و نام این دوازده تن در این روایات آمده است. و همین روایات تفسیر می‌کند روایات بخاری و مسلم را که، پیامبر فرمود: امام و پیشوا پس از من ۱۲ نفرند.» (— تأسیس/۳۲۳، و مأخذ مذکور در آغاز این توضیح).

۲۳۲. [۲۷۶]. در این مورد، واقعیت درست به عکس آن است که مؤلف می‌گوید، زیرا شیعه در مورد جعل حدیث و تمیز صحیح از سقیم آن سختگیری بسیار کرده است، از جمله آن را از مبطلات روزه و موجب کفاره می‌داند. کتب بیشتر شیعه در رجال و معرفت الحدیث، شاهد این اصل است. ولی در نظر غیر شیعه راهی غیر از این — در مورد جعل حدیث — پیموده شده است. در اینجا نظر محققان را به مطالعه دقیق جلد پنجم کتاب «القدیر» و کتاب «در اسات فی الکافی و الصحیح» و مأخذ دیگر جلب می‌کنیم. نیز — توضیح ۱۱ و ۱۲ و ۱۳۷

۲۳۳. [۲۷۸]. تألیفات شیخ مفید را، حدود دویست مجلد گفته‌اند. و از وی بیش از ۱۵ کتاب طبع شده است: «الارشاد»، «الاختصاص»، «ایمان ایطالب»، «الرسالة المقننة»، «اوائیل المقالات فی المذاهب و المختارات»، «شرح عقائد الصدوق»، «الامالی»، «الافصاح فی الامامة»، «الفصول المختار من العیون و المحاسن». مأخذ شرح حال شیخ مفید بسیار است (از جمله — مقدمه «بحار الاثوار» — ج اول، از چاپ جدید — و مقدمه «الاختصاص»).

۲۳۴. [۲۷۸]. اکنون فهرست چندی درباره کتب شیعه وجود دارد که باید بدانها مراجعه کرد. از همه جامعتر کتاب «الذریعة الی تصانیف الشیعه» است (بیش از ۲۵ جلد و نیز مقداری مسترد که تا این تاریخ (۱۳۵۰ ش/ ۱۳۹۱ هـ ق) ۲۵ جلد آن به چاپ رسیده است).

۲۳۵. [۲۷۸]. نام تفسیر معروف طبرسی «مجمع البیان» است. وی تفاسیر دیگری نیز نوشته است، به نامهای «جامع الجوامع» یا «جوامع الجامع» یا «الکاف الشاف» و «الوسیط» و «الوافی» (— مقدمه تفسیر مجمع البیان / د - ه - ، از چاپ کتابفروشی

اسلامیه - تهران) در ضمن باید به یاد داشت که در طول قرون، با همه اختناقیابی برای شیعه وجود داشته است، در میان آنان دانشمندان بسیاری پرورش یافتند و کتب فراوانی نوشته‌اند و علوم و معارف بسیاری به میراث هشته‌اند (→ تاریخ فلسفه و فقه و علوم اسلامی، و فهرستها و دایرةالمعارفها).

۲۳۶. [۲۷۹]. ظاهرأ مراد از این فصل تکمیلی «باب حادیعشر» است، ولی این باب در کتاب «منهاج الصلاح» است، نه «منهاج الکرامة».

توضیح: شیخ الطائفه، محمد بن حسن طوسی، در جمله تألیفات خود، کتابی دارد به نام «مصباح المتهجد». این کتاب را علامه حلی در ده باب خلاصه کرده است و «منهاج الصلاح فی مختصر المصباح» نامیده است. سپس باب یازدهمی (الباب الحادیعشر) بر آن افزوده است و اصول اعتقادی را در آن به ایجاز نوشته است. بر این باب حادیعشر بیش از سی شرح نوشته شده است. (→ الذریعه، ج ۳ / ۵، و ج ۱۳ / ۱۱۷ و بعد).

۲۳۷. [۲۸۰]. شیعه چنین عقیده‌ای ندارد که امام حامل «ظهور الهی» باشد. و اینکه ائمه طاهرین مظهر تام «اسماء و صفات» و «وعاء مثبت» باشند سخن دیگر است.

۲۳۸. [۲۸۰]. این مطلب را مؤلف از گولدتسیهر نقل می‌کند و درست نیست، زیرا در قرآن، چنین عنوانی درباره عیسی نیست، و درباره موسی نیز به صراحت نیست، مگر به اشاره آیه ۲۵۳ (سوره ۲) و آیه ۱۶۴ (سوره ۴)، که لقب «کلیم» برای وی اخذ شده است.

۲۳۹. [۲۸۱]. پیامبر چنین سخنی نگفته است و در هیچ مأخذ اسلامی نیست. مؤلف نیز برای آن مأخذی ذکر نکرده است. به علاوه این مطلب اصولاً و منطقاً صحیح نیست، زیرا پیامبر به نص قرآن (آیه ۴۰، سوره ۳۳) «رسول الله» و «خاتم النبیین» است. و مقام رسول الهی خود، ارتباط با ماوراء الطبیعه است. و این خود مملک معجزه داشتن و دارای استعداد اعجاز بودن است. از جهت دیگر نیز - برای اثبات مقام خویش - باید صاحب معجزه باشد، تا ارتباطش با بطن وجود و ملکوت کائنات و «حاق کبد اعیان» احراز گردد. نیز به گفته غزالی: «عقل، خود بخود، کردارهایی را که مایه سعادت اخروی می‌شوند، نمی‌شناسد، چنانکه داروهایی را که برای بهداشت تن سودمند است نیز نمی‌شناسد،